

ضربانگ

در آخرین کریسمس، قلبم را به تو دادم جورج مایکل درگذشت

● **سمیه قاضی‌زاده**: دیروز وقتی در اغلب گروه‌های تلگرامی خبر مرگ زودهنگام جورج مایکل منتشر شد، ترانه «آخرین کریسمس» او هم همراه با تلخی این پیام دست‌به‌دست می‌شد تا این مرگ شاعرانه را در آستانه سال نو ترازیک‌تر کند. «در آخرین کریسمس، قلبم را به تو دادم»، این بند آغازین ترانه است؛ ترانه‌ای که ۳۳ سال از انتشار آن می‌گذرد و حالا تبدیل به سوگواره مرگ او در کریسمس شد. حالا تنها چند روز مانده به سال نو، درحالی‌که هنوز صفحات موسیقی مجلات در حال نوشتن از سوگ «لئونارد کوهن»‌اند، آخرین کریسمس جورج در ۵۳سالگی رقم خورد. خانواده‌اش بیانیه‌ای دادند و نوشتند: «با کمال تأسف خبر درگذشت پسر عزیزمان، برادر و دوست گرامی‌مان جورج را اعلام می‌کنیم. او در کمال آرامش در روز کریسمس جان داد».

جورج مایکل از پدیری مهاجر با اصلیت قبرسی- یونانی و مادری که زاده انگلستان بود در لندن متولد شد.



او از ۱۸سالگی با تشکیل یک گروه موسیقی دوستانه که دوام چندانی هم نداشت، راه موسیقی را در پیش گرفت، اما بعد از آن گروه دوفنره «وام» (Wham !) را شکل دادند که اتفاقا یکی از موفق‌ترین گروه‌های پاپ بریتانیا در دهه ۸۰ شد. بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶، این گروه چندین ترانه پر فروش منتشر کرد که باعث شد عنوان بهترین ترانه‌سرای سال ۱۹۸۵ را به جورج مایکل برسد. «آخرین کریسمس» یکی از ترانه‌های به‌یادماندنی آن سال‌هاست؛ ترانه‌ای که پس از گذشت این‌همه سال، هنوز هم در آغاز سال نو در بسیاری از شبکه‌ها و ایستگاه‌های رادیویی جهان پخش می‌شود. جالب است بدانید که ضبط این آهنگ برای امور خیریه بوده و تمام عواید آن به فحطی آیتویی در آن سال اختصاص داده شد.

«آخرین کریسمس» به‌سرعت به صدر اکثر چارت‌های بین‌المللی رسید و در همان سال پخش به محبوبیتی فراگیر دست یافت. این قطعه سال‌هاست که تنها یک ترانه نیست، بلکه امروزه بخشی از فرهنگ مردم دنیاست و اگر از «سرود کریسمس» (Charismas Carol) معروف‌تر نباشد، حداقل به همان اندازه هرکسی را به حال‌وهوای کریسمس می‌برد و شاید بتوان به‌جرت دومین سرود رسمی کریسمس قلمدادش کرد. آخرین کریسمس دو رکورد جالب‌دگیر هم دارد؛ اول اینکه تاکنون ازسوی بیش از ۲۰۰ هنرمند مختلف بازخوانی شده و دوم اینکه تنها ترانه‌ای است که با وجود تعداد بازخوانی بسیار بالا، هیچ‌گاه به زبان دیگری غیر از انگلیسی اجرا نشده است؛ ترانه‌ای که فارغ از خواننده یا شعرش تبدیل به یک نماد فرهنگی شده است. اینکه چرا در میان این‌همه موسیقی بی‌شمار که درباره ی مربوط به کریسمس ساخته شده، این ترانه به چنین اقبال عمومی‌ای رسیده، سال‌هاست که برای خیلی از محققان علوم انسانی و اجتماعی هم سوژه تحقیقی بسیار مناسبی شده است، اما نکته جالب دیگر اینکه این قطعه به نمادی برای فعالیت‌های خیرخواهانه تبدیل شده و همین امسال هم جورج مایکل پیش از مرگش، تمام عواید حاصل از پخش یا فروش یا حق امتیاز آن را در امور خیریه مصرف می‌کرد و بسیاری از خوانندگانی که آن را بازخوانی کرده‌اند هم رویه او را پیش گرفتند.

در ایران اما شناخته‌شده‌ترین قطعه جورج مایکل همان «نجوای بی‌پروا» یا (Careless Whisper)؛ است. ترانه‌ای که آهنگ بی‌کلام آن به‌مراتب از ترانه جورج شناخته‌شده‌تر است، چراکه موسیقی تیتراژ مجموعه انیمیشن «آن شرلی» بود؛ مجموعه‌ای ۵۰ قسمتی براساس رمان «آن شرلی در گرین گیبلز»، نوشته لوسی ماد مونتگ‌گومری که نخستین‌بار در سال ۱۹۷۹ در فوجی تلویزن پخش شد. در تیتراژ نسخه تلویزیونی ایران نصرالله مدقالجلی روی قطعه بی‌کلام این ترانه نام مجموعه و عوامل را دکلمه می‌کرد.

برای دهه‌شصتی‌ها و حتی یک دهه قبل‌تر، جورج مایکل و قطعاتش نوستالژی‌اند و حالا مرگ او در هفتمه درخت‌های کاج ترین‌شده، قطعا نوستالژی بیشتری را در پی خواهد داشت؛ مرگی در آرامش و در خانه پدری...

رضا آشفته؛ مناسبات تاتاری، یک بار دیگر بهرام بیضایی و ناصر تقوایی را در کنار هم نشاناد. این هم‌نشینی در جشن تولدی صورت گرفت که در آن بیضایی غایب بود. تقوایی شامگاه پنجم دی پس از پایان نمایش‌نامه‌خوانی «شب هزارویکم» بیضایی به کارگردانی هادی سروری که در سالن کنفرانس تئاتر شهر برگزار شد، در سخنانی گفت: برخی آدم‌ها هستند که چندحرفه‌ای کار می‌کنند و بهرام بیضایی یکی از آنها بود که هم در تئاتر و سینما فعالیت می‌کرد و هم خوب می‌نوشت و نمی‌دانم در عرصه هنر دیگر چه کارهایی مثل او باید انجام داد.

اولین: آشنایی در تئاتر

اولین مناسبت تئاتری این دو هنرمند به آشنایی‌شان در اجرای نمایشی برمی‌گردد که در دهه ۴۰ به کارگردانی عباس جوانمرد در آبادان اجرا شده است. اینکه بیضایی نمایش‌نامه‌نویس آن نمایش بوده و ناصر تقوایی تماشاسازی است و ایشان در بزنگاه تئاتر دوستی دیرینه‌ای را آغاز می‌کنند. البته در آن سال‌ها تقوایی نیز نویسنده داستان کوتاه است و در نوشتن نیز هر دو وجوه مشترک داشته‌اند. تقوایی در مراسم زادروز بیضایی گفت: او از همان ابتدا شیفته تئاتر و بعد سینما بود و در نمایش‌نامه‌هایش خیال‌پردازی غریبی داشت.

دومین: آیین

دومین مناسبت مشترک تقوایی و بیضایی، ارجاع به آیین و اسطوره است که هر دو در فیلم‌سازی و البته بیضایی در تئاتر هم آن را دنبال کرده است. به هر تقدیر آیین، ریشه تئاتر و به‌همین‌دلیل ساده ریشه هنرهای نمایشی از جمله سینماست. به‌همین‌دلیل نیز ریشه‌های پایداری در آثار این دو هست که دربرگیرنده فعل بزرگی مانند هویت ملی است؛ آنچه به آثارشان اصالت می‌دهد و ما را به‌عنوان ایرانی در مقابل دیدگانم قرار می‌دهد.

یکی از این آیین‌ها همانا فیلم «اربعین» ساخته ناصر تقوایی است که همچنان حضورش در فرهنگ ما لمس‌شدنی است. چنانچه در آبان امسال در مکتب تهران برای چهل عروسک به روی پرده رفت. یعنی خود

شرق: حسین علیزاده، آهنگ‌ساز و موسیقی‌دان ایرانی، ۱۶ دی سال گذشته با انتشار نامه‌ای از سمت خود در شورای عالی خانه موسیقی استعفا داد. او در بخش‌هایی از این نامه، ضمن انتقاد به عملکرد شورای عالی خانه موسیقی آورده بود: «بنا بر تجربه‌ای که طی سه سال گذشته در شورای عالی خانه موسیقی داشته‌ام، روحیات و اصول فکری خود را در راستای آن ندیده، لذا بدون آنکه کتبا استعفایی تقدیم کنم، بدون جنجال از آن کناره‌گیری کرده‌ام. اگر اهمیت موضوع برای شما عزیزان بستگی به استعفای کتبی این‌جانب از خانه خود دارد، این‌جانب، حسین علیزاده، عضو و دبیر شورای عالی خانه موسیقی، استعفا رسمی و کتبی خود را اعلان داشته و آرزوی موفقیت را برای شما عزیزان، در راه اعتلای موسیقی کشور دارم».

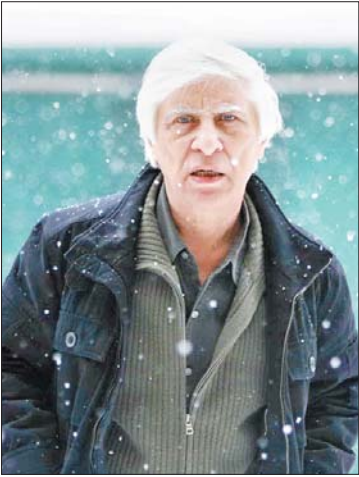
کمتر از دو هفته بعد، در پی تشکیل جلسه شورای عالی خانه موسیقی، استعفای حسین علیزاده از سوی این نهاد صنفی پذیرفته شد. پس از گذشت یک سال از این اتفاق، فردین خلعتبری نامه‌ای خطاب به حسین علیزاده نوشته و در آن به شرایط کنونی موسیقی ایران اشاره کرده است. این نامه را که به درد مشترک اهالی هنر موسیقی اشاره دارد، در راستای آن ندیده، لذا بدون آنکه کتبا می‌خوانید:

«اجازه می‌خواهم، همین یک‌بار در این نامه، شما را با تو عوض کنم. همین یک‌بار. خواستم حرف‌هایم را بگویم. کسی را نیافتم که بشنود. به تو می‌نویسم که می‌دانم می‌خوانی، و اگر نه این بود چگونه می‌توانستی از آنچه شنیده‌ای، این‌گونه بنوازی و این‌گونه بسازی. سرگشاده نوشتیم، چونی، می‌دانم که نمی‌خوانند. می‌دانم که نمی‌شنوند. آن‌که گفت شنیدن کی بود مانند دیدن، می‌خواست کسی نخواند، که ندیده نفهمد. نیما. وقتی می‌خواست بگوید، به همسایه‌اش نوشت. همسایه‌ای که نبود. نیما همسایه خودش بود. کاش بتوانیم همسایه نیما باشیم. در حرف‌های همسایه، او از مسیرش در شعر و فرم گفت و کاش می‌شد ما هم از موسیقی بگویم. امروز موسیقی ما پر از سایه است. سایه‌هایی هوشیار که از ما نیستند. اهالی انکار. نه‌اینکه ترا نشنوند، صدایت را می‌خواهند، معنایت را نه. نمی‌دانم عاقلانده یا غافلان. هنوز نمی‌دانسم. نمی‌دانم که می‌دانند آگاهی نغمه ساز، که در تن این سرزمین رُست، حقیقت بود یا مجاز؟ که اگر برایشان، حقیقت بود چه نیاز به مجوز داشت؟ موسیقی به مجاز رفت، تا آنجا که دیدند، جواز مجاز را چاره‌ای نیست. تمام تلاششان را کردند که در سرزمین موسیقی، سکه‌ای رواج دهند که پشتوانه‌اش این خاک نباشد. و موسیقی می‌دانست که زیر لوایی می‌تواند کوجه‌کوجه این شهر را ببیماید. و آنچه آنها برای انکار آن نیاز داشتند، کسانی بودند که بر کرسی موسیقی بنشینند و به‌جای ساز، کاغذ تأییدشان کند و به‌جای موسیقی نسخه بنویسند. برای موسیقی نسخه ببینند. آنهايي وقتي که نمی‌دانند، سکوت کنند که فرانسه بنماید. ذوق شنیدن هم نمایششان باشد و یا اگر

هنر

ناصر تقوایی از بهرام بیضایی گفت

برخوانی «شب هزارویکم» در غیاب برخوان



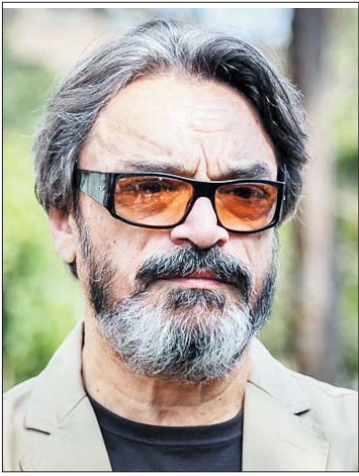
بلکه باعث تحرکی در نمایش‌نامه‌نویسی ایران هم شد، هرچند متأسفانه ما به تاریخ معاصر خود خیلی عمیق نگاه نمی‌کنیم و گاهی برخی افراد قربانی یک‌سری روابط خصوصی می‌شوند و به جای اینکه شناخته شوند، گمراه‌کننده می‌شوند.

سومین: تعزیه

سومین مناسبت شاید گره‌خوردن نگاه هر دو به تعزیه باشد. اینکه بیضایی نمایش در ایران را در سنین جوانی می‌نویسد که در آن تعزیه را تبدیل به عصر پویا و فرهنگی می‌کند که تا امروز هم این پژوهش در آموزش‌وپرورش هنرمندان سینما و تئاتر تأثیرگذار بوده و یکی از منابع آموزشی نیز به شمار می‌آید. اما افتخار ناصر تقوایی ساخت فیلم مستند تمرین آخر (درباره تعزیه حر) و همچنین فیلم تعزیه ۱۰ دقیقه‌ای برای ثبت جهانی این هنر ملی در یونسکو است. بیضایی نیز انکار بدون تعزیه هنری ندارد چون یکی از ذی‌نفوذترین اشخاص، هم در شناساندن هنر تعزیه به هنرمندان ایران و احیای آن در زمانه معاصر است و هم بیضایی به طور مستقیم و غیرمستقیم بارها از تکنیک‌ها و شیوه تعزیه در اغلب آثارش بهره لازم را برده است. البته او

نامه فردین خلعتبری به حسین علیزاده

صدایت را می‌خواهند، معنایت را نه



است. و مردم صلاح خودشان را می‌دانند. هرچند، بر این باورم که انسان ذاتا شریف است، اما نمی‌توان چشم بر تیرگی و تیره‌روزی‌اش بست. این است سرنوشت آهنگ زمانه ما. بیچاره حقیقت که در این زمانه، تأییدش را باید از مردم بگیرد. این مردمی که اکنون تعدادشان، از خیالشان، از افکارشان و رویایشان مهم‌تر است. شکمشان که سیر شود پول بلیت کنسرت که داشته باشند، موسیقی راه خودش را رفته است لاید. موسیقی در این نظم دیگر خواسته، می‌رود کنار شهرسازی و لب دریا و مسابقه لیگ برتری. با استقبال حداکثری. ستون موسیقی ما، موسیقی تو و من، لابه‌لای عکس‌های ستاره‌ها کم می‌شود و اگر نامی از تو می‌برند فقط از ترس این است که مبادا کاری از این کارزار پدید بیاید و مقبول همان مردم بیفتد و آنها عقب بمانند در مسابقه آرای ماخوذه.

این مردم، وقتی کنسرتی لغو می‌شود، دیگر داد نمی‌زنند. می‌روند خانه‌شان، و آنان که نسخه می‌پیچند به وقتش، به دولتش! سکوت می‌کنند یا امضا جمع می‌کنند. گاهی همه نام به مقامات می‌نویسند و به بالا تقدیم می‌کنند. این‌گونه است که مقامات همیشه از بالادست به موسیقی نگاه می‌کنند. نگذاشته‌ایم موسیقی آن روی برترش که فلسفه را به چالش می‌کشد نشان دهد.

کاری می‌کنند که تو قدم‌هایت را آهسته برداری. پروایت را می‌گیرند تا سقف پروازت آسمان آنها باشد. مالکان زمینی، که مدعی تملک آسمانند. تو که می‌گویی انکار نمی‌شنوند. تو با پس می‌کشی جانشینت آماده است. بار را از دوششان برداشته‌ای. آن قدر موسیقی باید مشغول حلیت خودش باشد که موسیقی‌دان از هویتش غافل می‌شود.

ما را درون خانه‌هایمان ناکارآمد می‌کنند. این سیاست، خیل عظیم سازه‌به‌دست‌ها را به لنگری تارومارشده تبدیل می‌کند که همه به گمان بیگانه‌بودن دیگری از هم می‌گریزند و به کنج خودشان پناه می‌برند. بین غافله «بیت موسیقی» چقدر عضو دارد و چقدر می‌تواند داشته باشد. در

به تمام هنرهای نمایشی ایران‌زمین در مجموعه آثارش این بذل توجه خلاقه را داشته است. اما هنر تعزیه شکل مستقلی دارد که می‌تواند در جای‌جای آثار این بزرگمرد حضورش را به‌عنوان گنجینه‌ای جادوان اثبات کند. اگر امثال این هنرمندان نبودند، معلوم نبود در آن قبل و قال روشنفکرنمایان و قشربون چه سرنوشت تلخی برایشان پیش می‌آمد؟!

بنابراین همین تعزیه کافی است که بدانیم این دو، هر یک به نوعی در تثبیت نمایش ملی ایران نقش آفرینی کرده‌اند. حالا تأثیرات این هنر در فیلم‌هایشان و برای بیضایی در نمایش‌نامه‌هایش بحث مفصلی است که در این اجمال نمی‌گنجد.

در این مراسم، تقوایی به نسل خودش و افرادی مثل کیمیایی، مهرجویی و حامی اشاره می‌کند که ناگهان پیدا نشده‌اند: «هرکسی کار خود و راه خود را پیدا کرد و شاید سازمان‌های دولتی این روزها باید این نقش را ایفا کنند تا راه را برای استعدادها باز کنند. ما در سال‌هایی به تولید بالای صد فیلم رسیدیم و وقتی تعداد سازنده زیاد می‌شود، تعدادی هنرمند شاخص هم معرفی می‌شود، اما ببینید یکی مثل بهرام بیضایی یا فرهادی پس از سال‌ها پیدا شدند. دقت کنید که بین نسل بیضایی و فرهادی چقدر فاصله است».

نیما

همچنان در این مراسم، تقوایی از نیمایوشیح مبدع شعر نو نام برد که اگر سیروس طاهباز نبود، او هم در بیراه‌ای کم می‌شد و این همان کار اصل منتقدان است که همواره در شناساندن هنرمندان نقش رابط را بازی می‌کنند. او همچنین از سینماگران ایران خواست که حتما فیلمی درباره زندگی نیما بسازند و اگر خودش سرمایه‌اش را داشت، دراین‌باره مسابقه‌ای هم برگزار می‌کرد.

در جشن تولد بیضایی، گلاب آدینه، شیرین بینا، شهلا لامیعی، احمد مسجدجامعی، بهزاد فراهانی و پیمان شریعتی مدیر تئاتر شهر هم حضور داشتند که گلاب آدینه هم درباره حضورش در آثار بهرام بیضایی سخنانی را مطرح کرد.

این آشفته‌بازار هرچا را می‌نکری، یک عده‌ای از دوستانمان، همکاران‌مان، دارند به دیگری فحاشی می‌کنند. حیات یکی مشروط به مamat دیگری است. گاهی باید سکوت کرد که قافله‌سالار غافلان نباشی. گاهی که لب می‌کشایی، هر کسی چیزی می‌گوید. نه! برت می‌کند. آتهایی که تکذیبت می‌کنند، از اول تو را نمی‌دانستند و آنان که تأییدت می‌کنند، بیشتر غریبه‌اند. سؤال ناظر بر ی طرف این است: آقا این موسیقی بزرگ‌تر ندارد؟ بر این موسیقی سهم زیبایی کدام است؟ معلوم است روحیه نقد جبهه‌ای آن‌قدر غالب است که اهالی موسیقی به کنسرت یکدیگر نمی‌روند و کارهای هم را نمی‌شنوند و اگر هم بر سیبل اتفاق گذرشان به هم بیفتد، مجال، مجال انکار است. ببین با گذشته زنده می‌مانیم! حلالمان تو ببین! دردم می‌گیرد؛ دردی که چاره‌اش، نوشتن، تمرین‌کردن، ضبط‌کردن، تربیت‌کردن و روی صحنه بردن است؛ ولی گاهی این درد داد آدم را درمی‌آورد. تو که این همه بودی و زخمه زدی و صبر کردی و درنماندی، چرا تنها می‌شوی؟ چرا هرازگاهی باز از سر خط. از بین جوانان مدرسه‌ات باید دسته‌ای را به خط کتی که سینه‌خیز، رازدار این سرزمین باشی و پس هم مضرات جای خالی دوست‌ جامانده‌ات از کنارت حس کنی. آتهایی که نیستند و هستی از آنکه نباشند، مانده بودند و آتهایی که هستند، کاش نبودند. این‌گونه نبودند!

شاید، دردت نهفته به ز طبییان مدعی یکی باید بگوید: آنچه در این تگ بلوری است، چشمه نیست. لابد در این مانده از موسیقی باید افتخار کرد و بر دهل کوفت. آن‌هم نه یکی که دو تا؛ و اگر می‌شد دو تا، دو تا جشن گرفت.

بر موسیقی اگر جشنی باشد، هنوز به شکرانه پیروزی دیگری است. پیروزی‌ای که با تو بود؛ اما اکنون، تو را پشت درهای بسته، محبوس می‌خواهد یا در خانه دیگری، چقدر دوست داشتند تو برای همیشه به سفر بروی. چه غم‌انگیز است. به تو می‌گویند دست مردم را بگیر و ببرشان؛ ولی راه را نشان نده.

در این میان آنچه از موسیقی باقی می‌ماند، اسباب طربی است که البته آن را نیز به دلیل دیگری از ملت دریغ می‌کنند. روی سخنم با توست، تنها با تو؛ زیرا می‌دانم بسیاری از فرزندان سرزمینم روبه‌رویت نشسته‌اند تا نغمه‌ای بشنوند که دیگرگوون‌شان کند. بسیاری که بی‌شمارند و اندک. تو که با سازت یک‌تکه، میان مردم می‌روی و از راستی آرزمایی موسیقی نمی‌ترسی. آنچه اسباب است مربوط به اکنون تو می‌شود. صحنه برایت آزاد است. گاهی به تنهایی با ملتی در تمرین پنجه در پنجه‌ای که بیاموزند زور بازوی‌شان را کجا باید بنمایند و هزار جبهه نه در برابرشان که دورشان را بشناسند و بدانند چه کسی خودی است و چه کسی نیست. موسیقی تو به آنها یاد می‌دهد که دشمن، فقط ناگاهی است؛ به اینکه اگر این را یاد داد، موسیقی است. قربانت، فردین».

خبرسازان

ممانعت از حضور نوازنده زن گروه «بنیامین»

ورود ممنوع زنان به صحنه این بار در «تهران»

● **شرق:** کنسرت «پری‌زاد» بنیامین بهادری یکشنبه، پنج دی در حالی در سالن میلاد نمایشگاه بین‌المللی برگزار شد که «ملانی آوانسیان» (نوازنده ویلن‌سل و برادر استیو آوانسیان، نوازنده درامز ارکستر بنیامین‌موزیک) اجازه حضور و ساززدن در هیچ‌کدام از دو ستانس این کنسرت را باوجود طی‌شدن مراحل معمول اداری پیدا نکرد تا صندلی این نوازنده تا انتهای این کنسرت خالی بماند. سلیم احمدی (مدیر برنامه‌های بنیامین بهادری) درباره این اتفاق گفت: «تمام مراحل معمول اداری برای حضور ملانی آوانسیان در شب میلاد حضرت عیسی(ع) طی شده بود و امیدوار بودیم در این شب عزیز که برای هم‌وطنان مسیحی شب ویژه‌ای است، بتوانیم در کنار این هنرمند مسیحی و محترم اجرای خوبی را برای حضاران در سالن داشته باشیم، ولی تنها دقایقی پیش از این کنسرت متأسفانه از حضور ایشان روی استیج ممانعت به عمل آمد و ما هم به احترام



این هنرمند و مردمی که در سالن منتظر اجرای ایشان بودند و تبعیت از قانون، صندلی خالی و ساز ایشان را به صورت نمایشی روی صحنه قرار دادیم». بنیامین بهادری نیز در گپی کوتاه دقایقی پس از این کنسرت درباره حواشی این اجرا گفت: «اعتقاد دارم اکثر مدیرانی که در جریان حضور ملانی آوانسیان به‌عنوان نوازنده بودند، با حضور ایشان مخالفتی نداشتند چون شخصا با چند نفر حرف زدم و دیدم هرکدام تا جایی کمک کردند و ما امیدوار بودیم، ولی متأسفانه نشد. خوشحال‌ام از اینکه انرژی سالن آن‌قدر خوب بود که حال همه عوض شد. «استیو و ملانی آوانسیان» قطعا

دو ستاره مهم کنسرت پری‌زاد بودند. استیو با ساززدن و ملانی آوانسیان با صندلی خالی‌اش در روز میلاد مسیح(ع) در ذهن‌ها ماندگار شدند». این خواننده ابتدای کنسرت خود را با قطعه این روزها برطرف‌دار فیلم «سلام بمبئی» یعنی «به‌بار دیگه اشتباه کن» آغاز کرد تا قطعات این فیلم برای نخستین‌بار در کنسرت بنیامین به صورت زنده اجرا شوند و با هم‌خوانی دوستداران بنیامین توأم شود. عاشق شدم، کجای دنیای و آشوب، سه قطعه‌ای بودند که بنیامین در ابتدای کنسرتش پس از قطعه «به‌بار دیگه اشتباه کن»، پشت‌سرهم خواند و پس از اجرای این قطعات رو به حضاران در سالن گفت: «سلام به همه عشاق تهرانی. کسی که در این روز وسط هفته و این ساعت از روز و از همه مهم‌تر این هوای بارانی و مه، به این کنسرت آمده حتما عشقی عمیق در زندگی‌اش دارد. خوشحال‌کم در این موقعیت با هم قرار است لحظات عاشقانه‌ای را تجربه کنیم». تنگ غروب، مدار، تله‌پاتی، لیلی، در پائیز و خاطره‌ها قطعات بعدی کنسرت بنیامین را تشکیل می‌دادند و این خواننده به رسم تمام برنامه‌هایش در هنگام اجرای قطعه «شناسنامه» از همه حضاران خواست که با او در این قطعه هم‌خوانی کنند و اواخر این اثر را نیز به قطعه قدیمی «ای که تویی همه کسّم» وصل کرد تا هم‌خوانی جالبی با همراهی دوستدارانش در این بخش داشته باشد. اجرای قطعه «منو ببخش» که یکی از ماندگارترین آثار به صدای «ناصر عبداللهی» و آهنگ‌سازی بنیامین بهادری بود، سوبرایز ویژه این خواننده برای دوستدارانش بود که به‌نوعی ادای دین و ادای احترام به این خواننده قدیمی پاپ در کشور به حساب می‌آمد. بنیامین پس از اجرای این اثر از همه حضاران در سالن خواست که برای «ناصریا» و یاد و خاطرات خوش دست بزنند. در بخش‌هایی از این کنسرت نیز تصویر و آوای ویلن مرحوم «نیما وارسته» پخش شد.

فاطمه شریفی منتخب جشنواره عکاسی «بدون مرز»



بین‌المللی «عکاسی بدون‌مرز ۲۰۱۶» در بخش فرانسه، فاطمه شریفی از دانشجویان رشته عکاسی مرکز علمی – کاربردی فرهنگس هنر استان قم توانست با درخشش در جشنواره

بین‌المللی «عکاسی بدون‌مرز ۲۰۱۶» در بخش فرانسه، فاطمه شریفی از دانشجویان

رشته عکاسی مرکز علمی – کاربردی فرهنگس هنر استان قم توانست با درخشش در جشنواره